



فصلنامه علمی تخصصی حقوق وکیل دعاوی

وابسته به مرکز وکلای قوه قضاییه خراسان رضوی

دوره دو، شماره یکم، بهار ۱۴۰۵، صص: ۵۳-۲۷

بازخوانی تطبیقی رکن معنوی جرم در حقوق کیفری ایران، انگلستان و دیوان کیفری بین‌المللی با تأکید بر معیارهای احراز سوءنیت

نویسنده:

فاطمه ساجدی، حمیدرضا میرزاجانی، مجید شایگان فرد

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۰۱

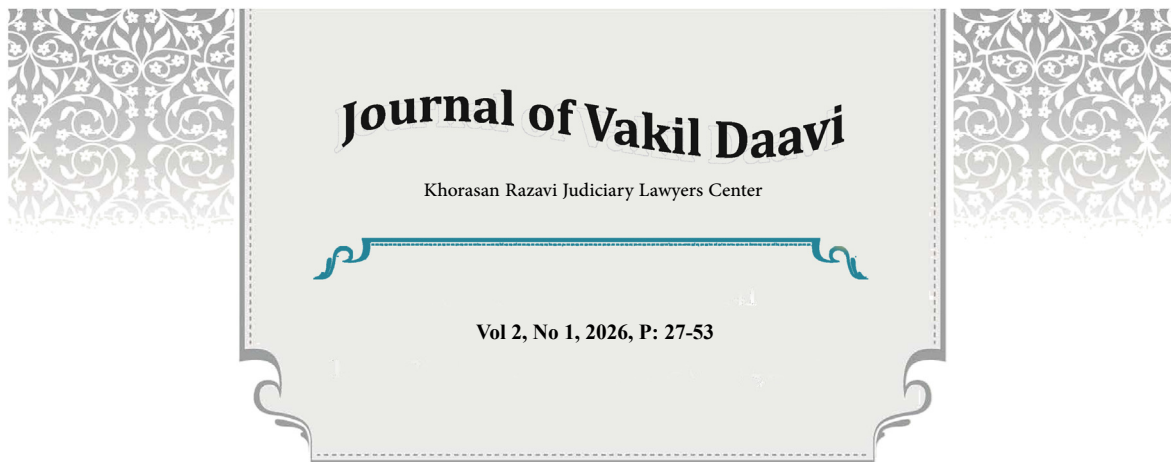
URL: <https://www.vakildaavirazavi.ir/>

DOI: <https://doi.org/10.22034/vd.2026.2092782.1012>

COPYRIGHTS

© 2026 by the authors. Licensee Khorasan Razavi Center of Attorneys – Judiciary. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)





A Comparative Review of the Moral Element of Crime in the Criminal Law of Iran, England, and the International Criminal Court, with Emphasis on the Criteria for Determining Malicious Intent

Fatemeh Sajedi¹, Hamidreza Mirzajani^{2*}, Majid Shayganfard³

1. PhD student in Criminal Law and Criminology, Mashhad Branch, Arad Islamic University, Mashhad, Iran
Email: elnazsaa1989@gmail.com

2. Assistant Professor and Faculty Member, Law Department, Mashhad Branch, Arad Islamic University, Mashhad, Iran
Email: majidshaban2770@gmail.com

3. Assistant Professor and Faculty Member, Law Department, Mashhad Branch, Arad Islamic University, Mashhad, Iran
Email: mar.taheri68@gmail.com

Abstract

The moral element of a crime is one of the most fundamental components of criminal liability, but the way it is identified, interpreted, and verified is not the same in different legal systems. In Iranian criminal law, the legislator has provided a legal framework for attributing responsibility by specifying the psychological elements of a crime in the Islamic Penal Code; however, in practice, the distinction between general malice, specific malice, and types of criminal error, especially in complex and newly emerging crimes, is faced with ambiguities, which highlights the role of judicial interpretation. In English law, unlike the Iranian legislative approach, the moral element has been mainly formulated in the context of judicial procedure and through the development of concepts such as intention and recklessness; an approach that, on the one hand, provides the ability to adapt to changing social and criminal situations, and on the other hand, due to its extensive reliance on judicial interpretations, carries the risk of dispersion of criteria. This study, using a descriptive-analytical method and a comparative approach, seeks to show that the moral element of a crime is not merely a theoretical concept, but also a determining tool in limiting or expanding the scope of criminal liability. The findings of the study indicate that the difference in the way this element is implemented is a reflection of the differences in the legal traditions, criminal law sources, and criminal policy of the systems under study. Accordingly, rethinking the method of judicially establishing the moral element in Iranian law, by utilizing some of the analytical capacities available in English law and international criminal law, can lead to greater coherence in the criteria for attributing responsibility and improving the quality of criminal justice.

Keywords: Moral Element of Crime, Criminal Liability, Determination of Malicious Intent, Comparative Criminal Law, International Criminal Court

فصلنامه علمی تخصصی حقوق وکیل دعاوی

دوره دو، شماره یکم، بهار ۱۴۰۵، صص: ۵۳-۲۷

بازخوانی تطبیقی رکن معنوی جرم در حقوق کیفری ایران، انگلستان و دیوان کیفری بین‌المللی با تأکید بر معیارهای احراز سوءنیت

فاطمه ساجدی^۱، حمیدرضا میرزاجانی^۲، مجید شایگان فرد^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
Email: elnazsaa1989@gmail.com
۲. استادیار و عضو هیئت علمی رشته حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
Email: majidshaban2770@gmail.com
۳. استادیار و عضو هیئت علمی رشته حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران
Email: mar.taheri68@gmail.com

چکیده

رکن معنوی جرم از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های مسئولیت کیفری است، اما نحوه شناسایی، تفسیر و احراز آن در نظام‌های حقوقی مختلف یکسان نیست. در حقوق کیفری ایران، قانون‌گذار با تصریح به عناصر روانی جرم در قانون مجازات اسلامی، چارچوبی قانونی برای انتساب مسئولیت ارائه کرده است؛ با این حال، در مقام اجرا، تشخیص مرز میان سوءنیت عام، سوءنیت خاص و انواع خطای جزایی، به‌ویژه در جرایم پیچیده و نوپدید، با ابهام‌هایی روبه‌رو است و همین امر جایگاه تفسیر قضایی را برجسته می‌سازد. در حقوق انگلستان، برخلاف رویکرد تقنینی ایران، رکن معنوی عمدتاً در بستر رویه قضایی و از طریق توسعه مفاهیمی چون intention و recklessness صورت‌بندی شده است؛ رویکردی که از یک سو قابلیت انطباق با اوضاع متغیر اجتماعی و کیفری را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، به دلیل اتکای گسترده به برداشت‌های قضایی، خطر پراکندگی معیارها را در پی دارد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی در پی آن است که نشان دهد رکن معنوی جرم نه صرفاً یک مفهوم نظری، بلکه ابزاری تعیین‌کننده در تحدید یا توسعه قلمرو مسئولیت کیفری است. یافته‌های تحقیق حکایت از آن دارد که تفاوت در نحوه اجرای این رکن، بازتابی از اختلاف در سنت‌های حقوقی، منابع حقوق کیفری و سیاست جنایی نظام‌های مورد مطالعه است. بر این اساس، بازاندیشی در شیوه احراز قضایی رکن معنوی در حقوق ایران، با بهره‌گیری از برخی ظرفیت‌های تحلیلی موجود در حقوق انگلستان و حقوق کیفری بین‌المللی، می‌تواند به انسجام بیشتر معیارهای انتساب مسئولیت و ارتقای کیفیت عدالت کیفری بینجامد.

واژگان کلیدی: رکن معنوی جرم، مسئولیت کیفری، احراز سوءنیت، حقوق کیفری تطبیقی، دیوان کیفری بین‌المللی.

مقدمه

رکن معنوی جرم، به عنوان یکی از ارکان بنیادین مسئولیت کیفری، نقشی تعیین‌کننده در انتساب رفتار مجرمانه به مرتکب و توجیه اعمال مجازات ایفا می‌کند. هرچند در اغلب نظام‌های حقوقی، این رکن در متون قانونی مورد شناسایی و تعریف قرار گرفته است، اما اهمیت واقعی آن زمانی آشکار می‌شود که در مرحله اجرا و در فرآیند کشف جرم، تعقیب، دادرسی و صدور رأی مورد اعمال عملی قرار می‌گیرد. تحولات اجرایی رکن معنوی جرم، بیانگر چگونگی تفسیر، احراز و اثبات حالات ذهنی مرتکب توسط نهادهای قضایی و ضابطان عدالت کیفری است و نشان می‌دهد که مفاهیمی چون قصد، علم، سوءنیت، بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی چگونه از سطح انتزاعی قانون به واقعیت عملی دادرسی منتقل می‌شوند.

در حقوق کیفری ایران، رکن معنوی جرم به طور صریح در ساختار قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی، جرم را متشکل از سه رکن قانونی، مادی و معنوی دانسته و بدین ترتیب، عنصر معنوی را شرط لازم تحقق مسئولیت کیفری معرفی کرده است. همچنین ماده ۱۴۴ همان قانون، ارتکاب جرم را مستلزم «قصد و علم» می‌داند، مگر در مواردی که قانون، تحقق جرم را بدون احراز سوءنیت مقرر کرده باشد. با وجود این تصریح تقنینی، اجرای رکن معنوی جرم در نظام کیفری ایران، در عمل با پیچیدگی‌هایی همراه است. احراز قصد مجرمانه، علم مرتکب یا تقصیر کیفری، به‌ویژه در جرایم غیرعمدی و جرایم مبتنی بر نتیجه، نیازمند تفسیر قضایی و ارزیابی اوضاع و احوال خاص هر پرونده است.

در مرحله اجرا، مواد متعددی از قانون مجازات اسلامی، معیارهای متفاوتی از عنصر معنوی را پیش‌بینی کرده‌اند؛ برای نمونه، ماده ۱۴۵ مسئولیت کیفری را منوط به وجود اراده و اختیار می‌داند و ماده ۱۴۶، فقدان اراده را موجب رفع مسئولیت کیفری اعلام می‌کند. در جرایم علیه اشخاص نیز، ماده ۲۸۹ قانون مجازات اسلامی، جنایات را به عمد، شبه‌عمد و خطای محض تقسیم کرده و بدین وسیله، درجات متفاوتی از رکن معنوی را در اجرا مطرح ساخته است. با این حال، رویه قضایی نشان می‌دهد که تشخیص مصادیق عملی این تقسیم‌بندی‌ها، همواره با اختلاف نظر همراه بوده و عملکرد دادگاه‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحدید یا توسعه قلمرو مسئولیت کیفری ایفا کرده است. از این رو، تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در حقوق ایران، بیش از هر چیز متأثر از تفسیر قضایی مواد قانونی و نقش ضابطان در جمع‌آوری ادله اثبات حالت ذهنی مرتکب است.

در نظام حقوقی انگلستان، اجرای رکن معنوی جرم در بستری متفاوت شکل گرفته است. این نظام که ریشه در سنت کامن‌لا دارد، بیش از آنکه متکی بر تعاریف جامع قانونی باشد، بر تبیین قضایی حالات ذهنی مسئولیت کیفری استوار است. مفاهیمی چون knowledge، intention و recklessness در قوانین مختلف کیفری انگلستان و به‌ویژه در رویه دادگاه‌ها تفسیر و تکامل یافته‌اند. برای مثال، قانون Criminal Justice Act 1976 در خصوص معیار احراز قصد، نقش برداشت معقول از اوضاع و احوال را برجسته ساخته و دادگاه‌ها را به ارزیابی عملی ذهنیت مرتکب

سوق داده است. همچنین در قوانین بعدی، از جمله Serious Crime Act 2007، توجه به عنصر ذهنی در مشارکت و معاونت جرم، نشان دهنده تحول در اجرای رکن معنوی در پاسخ به پیچیدگی‌های جرایم نوین است. اجرای رکن معنوی جرم در انگلستان، بیش از هر چیز به رویه قضایی وابسته است و دادگاه‌ها با استناد به پرونده‌های پیشین، معیارهای اجرایی احراز سوءنیت را توسعه داده‌اند. این ویژگی، اگرچه انعطاف‌پذیری قابل توجهی در انطباق قواعد کیفری با شرایط اجتماعی ایجاد کرده، اما در عین حال موجب شده است که مرزهای عنصر معنوی جرم همواره ثابت و شفاف نباشد. از این منظر، تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در انگلستان، بازتابی از نقش خلاق قاضی در شکل‌دهی به مسئولیت کیفری و توازن میان حمایت از جامعه و حقوق متهم است.

در سطح بین‌المللی، دیوان کیفری بین‌المللی با تصویب اساسنامه رم، کوشیده است چارچوبی نسبتاً منسجم برای رکن معنوی جرم ارائه دهد. ماده ۳۰ اساسنامه رم، عنصر معنوی جرم را مبتنی بر «قصد و علم» تعریف کرده و مقرر می‌دارد که مرتکب باید هم نسبت به رفتار و هم نسبت به نتایج آن آگاهی و اراده داشته باشد، مگر آنکه خلاف آن تصریح شده باشد. با این حال، اجرای این ماده در عمل، با توجه به ماهیت خاص جرایم بین‌المللی، با تفسیرهای موسع و پیچیده‌ای همراه بوده است. دیوان، در رویه قضایی خود، ناگزیر از تطبیق معیارهای ذهنی کلاسیک با واقعیت‌هایی همچون ساختارهای سلسله‌مراتبی، تصمیم‌گیری جمعی و ارتکاب گسترده جرایم بوده است. تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در دیوان کیفری بین‌المللی نشان می‌دهد که احراز قصد و علم: رفاً به بررسی ذهنیت فردی محدود نمی‌شود، بلکه جایگاه متهم، میزان کنترل او بر اوضاع و آگاهی وی از زمینه کلی ارتکاب جرم نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. این رویکرد، اگرچه با هدف جلوگیری از فرار مسئولان اصلی جنایات بین‌المللی از پاسخ‌گویی کیفری اتخاذ شده است، اما پرسش‌هایی را درباره مرز میان مسئولیت فردی و مسئولیت مبتنی بر نقش ساختاری مطرح می‌سازد.

در یک نگاه تطبیقی، می‌توان گفت که تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در حقوق ایران، انگلستان و دیوان کیفری بین‌المللی، متأثر از تفاوت‌های بنیادین در ساختار حقوقی، منابع حقوق و اهداف سیاست کیفری هر نظام است. در حقوق ایران، اجرای رکن معنوی عمدتاً در چارچوب نصوص قانونی و با تأکید بر مبانی فقهی صورت می‌گیرد؛ در انگلستان، رویه قضایی و تفسیر دادگاه‌ها نقش محوری دارند؛ و در دیوان کیفری بین‌المللی، ضرورت پاسخ‌گویی به شدیدترین جرایم، اجرای رکن معنوی را به سطحی فراتر از معیارهای سنتی حقوق داخلی سوق داده است. این مقدمه می‌کوشد نشان دهد که رکن معنوی جرم، بیش از آنکه مفهومی صرفاً نظری باشد، در عرصه اجرا معنا و اثر واقعی می‌یابد. بررسی تحولات اجرایی این رکن در نظام‌های مختلف، زمینه‌ساز درک عمیق‌تر از چگونگی تحقق عملی عدالت کیفری و امکان بهره‌گیری از تجربیات تطبیقی، به‌ویژه برای ارتقای کارآمدی و انسجام اجرای حقوق کیفری در نظام حقوقی ایران خواهد بود.

تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در حقوق ایران

ورود به گفتار نخست از مبحث اول، به منزله تمرکز بر بستر ملی و بررسی ویژگی‌های خاص نظام حقوق کیفری ایران در مواجهه عملی با عنصر معنوی جرم است. حقوق ایران، به دلیل پیوند ساختاری با فقه امامیه، از یک سو بر اصل تقصیر و مسئولیت مبتنی بر سوءنیت تأکید عمیق دارد و از سوی دیگر، در مقام اجرا، با دشواری‌های قابل توجهی در احراز و اثبات این عنصر مواجه است. این دوگانگی، زمینه‌ساز تحولات اجرایی مهمی شده است که نمود اصلی آن را می‌توان در عملکرد نهادهای تعقیب مشاهده کرد. در این چارچوب، نهادهای تعقیب نه تنها وظیفه جمع‌آوری ادله مادی جرم را بر عهده دارند، بلکه عملاً نقش محوری در شکل‌دهی به برداشت اولیه از ذهنیت مرتکب ایفا می‌کنند. این برداشت اولیه، اگرچه در مراحل بعدی ممکن است اصلاح یا تکمیل شود، اما در بسیاری از موارد، مسیر کلی پرونده را تعیین می‌کند. از این رو، بررسی نقش این نهادها در احراز عنصر معنوی، کلید فهم تحولات اجرایی این رکن در حقوق ایران است.

نقش نهادهای تعقیب در احراز عنصر معنوی

برای ورود به بحث نقش نهادهای تعقیب، لازم است ابتدا به این نکته توجه شود که در نظام کیفری ایران، تعقیب جرم فرآیندی چندلایه و نهادی است که از تعامل میان دادسرا، ضابطان قضایی و کارشناسان شکل می‌گیرد. هر یک از این نهادها، با ابزارها و منطق خاص خود، به احراز یا بازنمایی عنصر معنوی می‌پردازند. آنچه اهمیت دارد، این است که عنصر معنوی، برخلاف عنصر مادی، به ندرت از طریق یک دلیل واحد و مستقیم اثبات می‌شود، بلکه محصول تجمیع و تفسیر مجموعه‌ای از داده‌هاست که توسط این نهادها تولید می‌شود.

دادسرا

دادسرا به عنوان محور اصلی تعقیب کیفری، نقشی تعیین‌کننده در احراز و صورت‌بندی عنصر معنوی جرم دارد. در مرحله دادسرا، ذهنیت مرتکب برای نخستین بار به صورت رسمی در قالب عناوین کیفری، کیفرخواست و نظریه‌های تعقیبی بازتاب می‌یابد. دادستان و بازپرس، با تحلیل اوضاع و احوال پرونده، رفتار مرتکب، اظهارات متهم و بزه دیده، و سایر قرائن، به این نتیجه می‌رسند که آیا سوءنیت لازم برای تحقق جرم وجود داشته است یا خیر. در حقوق ایران، این نقش دادسرا به شدت تحت تأثیر مبانی فقه امامیه است. در فقه، اصل بر آن است که مسئولیت کیفری بدون تحقق قصد یا تقصیر معنا ندارد و قاعده «العقاب بلا بیان قبیح» و نیز تأکید بر عنصر اختیار، ذهنیت مرتکب را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۱۷: ۷۸۵). این مبانی، هرچند به صورت مستقیم در قوانین آیین دادرسی بیان نشده‌اند، اما در ذهنیت قضات دادسرا حضوری پررنگ دارند و بر شیوه تحلیل عنصر معنوی اثر می‌گذارند.

از سوی دیگر، در عمل، دادسرا ناگزیر است عنصر معنوی را بر پایه شواهد غیرمستقیم احراز کند. این امر، گاه منجر به تفسیر موسع از قرائن رفتاری می‌شود؛ تفسیری که می‌تواند مرز میان استنتاج معقول و فرض ذهنیت را مخدوش سازد. به‌ویژه در جرایم علیه اشخاص، مانند قتل و صدمات بدنی، تحلیل قصد مرتکب در دادسرا نقشی سرنوشت‌ساز دارد (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۶؛ صادقی، ۱۳۹۵: ۴۱).

در فقه امامیه نیز، بحث از قصد جنایی همواره با احتیاط همراه بوده و فقها بر لزوم احراز واقعی قصد تأکید کرده‌اند، نه صرف انتساب آن بر اساس نتیجه فعل (خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۴۱۰). این رویکرد، اگرچه در سطح نظری روشن است، اما در مقام اجرا، دادسرا را با چالش‌های جدی مواجه می‌کند؛ زیرا فاصله میان نظریه فقهی و واقعیت‌های اثباتی دادرسی کیفری، همواره قابل توجه است.

به نظر نگارنده، دادسرا در حقوق ایران عملاً محل تلاقی فقه، قانون و واقعیت اجتماعی در احراز عنصر معنوی است و کیفیت عملکرد آن، بیش از هر نهاد دیگری، سرنوشت عملی اصل تقصیر را تعیین می‌کند.

ضابطان قضایی

گذار از دادسرا به ضابطان قضایی، به‌منزله ورود به لایه‌ای عملی‌تر و میدانی‌تر از فرآیند احراز عنصر معنوی است. ضابطان قضایی، نخستین نهادهایی هستند که با صحنه جرم، رفتار مرتکب و واکنش‌های اولیه او مواجه می‌شوند و گزارش‌های آنان، پایه اصلی تحلیل ذهنیت در مراحل بعدی را تشکیل می‌دهد. اگرچه ضابطان از منظر نظری؛ لاجبت تحلیل حقوقی عنصر معنوی را ندارند، اما در عمل، نوع گزارش نویسی، نحوه توصیف رفتار متهم و انتخاب قرائن، تأثیر مستقیمی بر برداشت قضایی از ذهنیت مرتکب دارد.

در حقوق ایران، نقش ضابطان در احراز عنصر معنوی به‌ویژه در مرحله کشف جرم برجسته است. گزارش‌های اولیه، اظهارات شهود، نحوه ثبت واکنش‌های مرتکب و حتی توصیف فضای روانی حادثه، همگی می‌توانند به‌صورت ضمنی حامل برداشت‌هایی از قصد و سوءنیت باشند. این وضعیت، خطر انتقال پیش‌داوری‌های غیرحقوقی به فرآیند قضایی را افزایش می‌دهد، به‌ویژه زمانی که آموزش‌های تخصصی کافی در حوزه عنصر معنوی وجود نداشته باشد (عبدالهی، ۱۳۹۵: ۴۷).

از منظر فقهی، اتکای بیش از حد به ظواهر رفتاری برای انتساب قصد، همواره محل تردید بوده است. فقهای امامیه بر این نکته تأکید دارند که ظاهر فعل، تنها در صورتی می‌تواند کاشف از قصد باشد که قرائن اطمینان‌بخش وجود داشته باشد (خمینی، ۱۳۸۷: ۹۸). این احتیاط فقهی، در عمل، کمتر در گزارش‌های ضابطان بازتاب می‌یابد و همین امر، یکی از چالش‌های اجرایی رکن معنوی در حقوق ایران است.

به نظر نگارنده، ضابطان قضایی اگرچه به‌صورت رسمی متولی احراز عنصر معنوی نیستند، اما در واقعیت، یکی از تأثیرگذارترین بازیگران این فرآیند محسوب می‌شوند و ارتقای آموزش آنان، نقشی کلیدی در تضمین عدالت کیفری دارد.

کارشناسان

آخرین حلقه در زنجیره نهادهای تعقیب، کارشناسان هستند که به‌ویژه در پرونده‌های پیچیده، نقش مکمل و گاه تعیین‌کننده در تحلیل عنصر معنوی ایفا می‌کنند. کارشناسان پزشکی قانونی، روان‌پزشکی، روان‌شناسی و سایر حوزه‌های تخصصی، با ارائه نظریه‌های فنی، به دادسرا در فهم وضعیت ذهنی مرتکب کمک می‌کنند. این نقش، به‌ویژه در جرایمی که عنصر معنوی آن‌ها به وضعیت روانی خاصی وابسته است، اهمیت مضاعف می‌یابد.

در حقوق ایران، استفاده از نظر کارشناسان برای تحلیل عنصر معنوی، نشانه‌ای از تحول اجرایی این رکن است؛ تحولی که بیانگر فاصله گرفتن از برداشت‌های صرفاً شهودی و حرکت به سوی تحلیل‌های علمی‌تر است. با این حال، این تحول نیز با چالش‌هایی همراه است، از جمله خطر جایگزینی تحلیل حقوقی با ارزیابی‌های صرفاً فنی. در فقه امامیه، اگرچه مفهوم کارشناسی به شکل مدرن آن وجود نداشته، اما رجوع به اهل خبره به عنوان یکی از طرق کشف واقعیت پذیرفته شده است. این مبنا، امکان توجیه فقهی استفاده از نظریات کارشناسی در تحلیل عنصر معنوی را فراهم می‌کند، مشروط بر آنکه نظر کارشناس در چارچوب قضاوت حقوقی و با رعایت اصل تقصیر مورد استفاده قرار گیرد.

به نظر نگارنده، نقش کارشناسان در احراز عنصر معنوی، اگر به درستی هدایت شود، می‌تواند پلی میان مبانی فقهی، الزامات علمی و نیازهای عملی نظام عدالت کیفری ایجاد کند.

ابزارهای اجرایی اثبات عنصر معنوی

پس از تبیین نقش نهادهای تعقیب در احراز عنصر معنوی جرم، اکنون نوبت به بررسی ابزارهایی می‌رسد که این نهادها در مقام اجرا برای اثبات ذهنیت مرتکب به آن‌ها متوسل می‌شوند. عنصر معنوی، به سبب ماهیت درونی و غیرقابل مشاهده خود، همواره یکی از دشوارترین ارکان جرم از حیث اثبات بوده است. برخلاف عنصر مادی که غالباً از طریق آثار خارجی و ملموس قابل احراز است، عنصر معنوی نیازمند بهره‌گیری از مجموعه‌ای از ادله، قرائن و امارات است که در کنار یکدیگر، تصویر قضایی از ذهنیت مرتکب را شکل می‌دهند. در حقوق ایران، این ابزارها ترکیبی از ادله سنتی، داده‌های نوین الکترونیکی و قرائن استنباطی هستند که هر یک جایگاه خاصی در نظام اثبات کیفری دارند و ریشه‌های آن‌ها را می‌توان هم در حقوق موضوعه و هم در فقه امامیه جست‌وجو کرد.

گذار از بحث نهادی به بحث ابزاری، از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد حتی دقیق‌ترین مبانی نظری و تقنینی در باب عنصر معنوی، بدون ابزارهای اجرایی کارآمد، در عمل ناکارآمد خواهند بود. ابزارهای اثبات، نقطه اتصال میان ذهنیت مرتکب و قضاوت کیفری‌اند و کیفیت استفاده از آن‌ها، مستقیماً بر تحقق اصل تقصیر و عدالت کیفری اثر می‌گذارد.

ادله سنتی

ادله سنتی، قدیمی‌ترین و در عین حال همچنان رایج‌ترین ابزارهای اثبات عنصر معنوی در حقوق کیفری ایران به‌شمار می‌آیند. این ادله، که ریشه در نظام کلاسیک اثبات دارند، شامل اقرار، شهادت، سوگند و اسناد می‌شوند و جایگاه آن‌ها به‌صراحت در قوانین موضوعه و متون فقهی تثبیت شده است. ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی، ادله اثبات جرم را برشمرده و اگرچه مستقیماً به عنصر معنوی اشاره نمی‌کند، اما در عمل، همین ادله ابزار اصلی احراز سوءنیت نیز محسوب می‌شوند.

در فقه امامیه، اقرار به‌عنوان «اقوی الادله» شناخته شده و نقش محوری در کشف واقعیت دارد. اقرار، در صورتی که واجد شرایط صحت باشد، می‌تواند به‌طور مستقیم کاشف از قصد و علم مرتکب باشد؛ زیرا متهم با بیان ارادی و آگاهانه، ذهنیت خود را آشکار می‌سازد (طوسی، ۱۳۵۸ق: ۲۱۴). با این حال، فقها همواره بر احتیاط در پذیرش اقرار، به‌ویژه در امور کیفری، تأکید کرده‌اند و این احتیاط، به‌طور غیرمستقیم، ناظر بر جلوگیری از انتساب نادرست عنصر معنوی است.

شهادت نیز، اگرچه ناظر بر وقایع خارجی است، اما می‌تواند از طریق توصیف رفتار، گفتار و اوضاع و احوال، قرینه‌ای بر قصد یا بی‌احتیاطی مرتکب فراهم آورد. در تحلیل فقهی، شهادت زمانی ارزش اثباتی دارد که مبتنی بر علم حسی شاهد باشد و نه گمان یا تحلیل شخصی او (سبزواری، ۱۳۴۰ق: ۳۱۲). این قید، اهمیت زیادی در اثبات عنصر معنوی دارد؛ زیرا خطر آن وجود دارد که شاهد، برداشت ذهنی خود از نیت مرتکب را به‌عنوان واقعیت گزارش کند.

در رویه قضایی ایران، ادله سنتی همچنان ستون فقرات اثبات عنصر معنوی را تشکیل می‌دهند، اما چالش اصلی آن‌ها ناتوانی نسبی در پاسخ‌گویی به پیچیدگی‌های ذهنی جرایم نوین است. به‌ویژه در جرایمی که عنصر معنوی آن‌ها در قالب بی‌احتیاطی یا تقصیر غیرعمدی ظاهر می‌شود، اتکای صرف به اقرار یا شهادت، نمی‌تواند تصویر دقیقی از ذهنیت مرتکب ارائه دهد (امین‌کلیبر، ۱۳۹۴: ۴۵).

به نظر نگارنده، ادله سنتی اگرچه همچنان جایگاه بنیادین خود را در اثبات عنصر معنوی حفظ کرده‌اند، اما کارآمدی آن‌ها منوط به تفسیر محتاطانه و ترکیب‌شان با سایر ابزارهای اثباتی است؛ در غیر این صورت، خطر تقلیل عنصر معنوی به ظواهر رفتاری وجود خواهد داشت.

ادله الکترونیکی

تحولات فناوری و گسترش زیست دیجیتال، به تدریج ادله الکترونیکی را به یکی از مهم‌ترین ابزارهای اجرایی اثبات عنصر معنوی در حقوق کیفری ایران تبدیل کرده است. پیامک‌ها، داده‌های تلفن همراه، مکاتبات الکترونیکی، سوابق جست‌وجو و تعاملات مجازی، همگی می‌توانند حاوی نشانه‌هایی از قصد، علم یا بی‌مبالاتی مرتکب باشند. قانون جرایم رایانه‌ای و نیز مقررات آیین دادرسی کیفری، به‌صورت ضمنی پذیرش این ادله را ممکن ساخته‌اند و

رویه قضایی نیز به تدریج به استفاده از آن‌ها گرایش یافته است.

اهمیت ادله الکترونیکی در اثبات عنصر معنوی، از آن جهت است که این ادله اغلب بازتاب مستقیم‌تری از فرآیندهای ذهنی مرتکب ارائه می‌دهند. برخلاف شهادت یا گزارش ضابطان، داده‌های الکترونیکی معمولاً محصول کنش آگاهانه فرد در فضای دیجیتال اند و می‌توانند قرینه‌ای قوی بر قصد یا علم او محسوب شوند (زهروی، ۱۳۹۷: ۶۷). با این حال، از منظر فقهی، پذیرش ادله الکترونیکی نیازمند انطباق با قواعد عام اثبات است. فقه‌های معاصر، با استناد به قاعده حجیت علم و رجوع به اهل خبره، امکان اعتبارسنجی این ادله را پذیرفته‌اند، مشروط بر آنکه اصالت و انتساب آن‌ها به مرتکب احراز شود (شیروانی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۹۸). این شرط، در عمل، بار سنگینی بر دوش نهادهای تحقیق و کارشناسان فنی می‌گذارد.

چالش دیگر ادله الکترونیکی، خطر تفسیر نادرست داده‌هاست. داده‌های خام دیجیتال، بدون تحلیل زمینه‌ای، ممکن است دلالت نادرستی بر عنصر معنوی داشته باشند. از این رو، استفاده از این ادله نیازمند چارچوب تحلیلی دقیق و هماهنگی میان دانش حقوقی و فنی است (جانی‌پور و وهابی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). به نظر نگارنده، ادله الکترونیکی ظرفیت بالایی برای ارتقای دقت در احراز عنصر معنوی دارند، اما تنها در صورتی که به‌عنوان مکمل ادله سنتی و در چارچوب اصول فقهی و قانونی مورد استفاده قرار گیرند، می‌توانند به تحقق عدالت کیفری کمک کنند.

قرائن و امارات

قرائن و امارات، شاید پیچیده‌ترین و در عین حال پرکاربردترین ابزار اجرایی اثبات عنصر معنوی باشند. قرینه، نشانه‌ای غیرمستقیم است که از طریق استدلال و استنباط، ذهنیت مرتکب را بازسازی می‌کند. در حقوق ایران، اگرچه قرائن به‌عنوان دلیل مستقل هم‌ردیف اقرار و شهادت شناخته نشده‌اند، اما در عمل، نقشی تعیین‌کننده در تحلیل عنصر معنوی ایفا می‌کنند.

در فقه امامیه، امارات به‌عنوان کاشف ظنی از واقعیت پذیرفته شده‌اند و در موارد فقدان دلیل قطعی، می‌توانند مبنای قضاوت قرار گیرند، به‌ویژه زمانی که با قرائن متعدد تقویت شوند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۱۵۴). این مبنای فقهی، امکان استفاده گسترده از قرائن در اثبات قصد، علم و بی‌احتیاطی را فراهم می‌کند.

در رویه قضایی، قرائن رفتاری مانند نحوه ارتکاب فعل، ابزار مورد استفاده، تکرار رفتار، پیشینه مرتکب و واکنش او پس از وقوع جرم، همگی در احراز عنصر معنوی نقش دارند. به‌ویژه در جرایم غیرعمدی، معیار نوعی و تحلیل قرائن، جایگاه ویژه‌ای یافته است (خالقی و رجب، ۱۳۹۲: ۸۹). با این حال، خطر اصلی در استفاده از قرائن، لغزش به‌سوی فرض ذهنیت و تضعیف اصل برائت است.

برخی از حقوق‌دانان، توسعه بیش از حد قرائن را نشانه‌ای از حرکت به‌سوی مسئولیت عینی دانسته‌اند؛ امری که

با مبانی فقهی و اصل تقصیر در تعارض قرار می‌گیرد (شاهچراغ، ۱۳۹۱: ۵۷). این انتقاد، به‌ویژه در جرایمی که نتیجه نقش پررنگ‌تری از ذهنیت ایفا می‌کند، قابل تأمل است.

به نظر نگارنده، قرائن و امارات ناگزیرترین ابزار اثبات عنصر معنوی‌اند، اما مشروعیت آن‌ها تنها زمانی حفظ می‌شود که در چارچوب استدلال منضبط، با رعایت اصل برائت و در کنار سایر ادله مورد استفاده قرار گیرند.

چالش‌های اجرایی در نظام کیفری ایران

پس از بررسی نقش نهادهای تعقیب و ابزارهای اجرایی احراز عنصر معنوی جرم، اکنون لازم است به موانع و چالش‌هایی پرداخته شود که در مرحله اجرا، تحقق دقیق و منسجم رکن معنوی جرم را در نظام کیفری ایران با دشواری مواجه می‌سازد. این چالش‌ها نه تنها ریشه در ساختار تقنینی دارند، بلکه از شیوه اجرای قوانین، کیفیت رویه‌های عملی و نحوه مواجهه با حقوق متهم نیز تأثیر می‌پذیرند. اهمیت این بحث از آن جهت است که حتی در صورت پذیرش مبانی نظری صحیح و وجود قواعد قانونی نسبتاً روشن، ضعف‌های اجرایی می‌تواند عملاً به تضعیف اصل تقصیر، خدشه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و حتی نقض عدالت کیفری منجر شود.

گذار به این بند، درواقع عبور از سطح ابزارها به سطح کارآمدی نظام اجرایی است؛ سطحی که در آن، عنصر معنوی جرم از یک مفهوم نظری و تقنینی، به یک واقعیت قضایی تبدیل می‌شود و همین مرحله، بیشترین اصطکاک را میان حقوق متهم، اقتدار کیفری دولت و انتظارات اجتماعی ایجاد می‌کند.

یکی از اساسی‌ترین چالش‌های اجرایی در احراز عنصر معنوی جرم در نظام کیفری ایران، فقدان دستورالعمل‌های شفاف، مدون و یکپارچه برای نهادهای تعقیب و تحقیق است. اگرچه قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری، به‌طور کلی بر لزوم احراز سوءنیت یا تقصیر تأکید دارند، اما در بسیاری از موارد، معیارهای عملی و اجرایی لازم برای تشخیص و اثبات این عنصر به‌صورت صریح و جزئی تبیین نشده است. این خلأ، به‌ویژه در جرایمی که عنصر معنوی آن‌ها در قالب مفاهیمی چون بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی یا تقصیر غیرعمدی ظاهر می‌شود، نمود بیشتری دارد. در ادبیات حقوق کیفری، عنصر معنوی همواره به‌عنوان پیونددهنده فعل مجرمانه با اراده انسانی معرفی شده است. منصورآبادی، عنصر روانی را تجلی اراده آگاهانه یا تقصیر قابل انتساب به مرتکب می‌داند که بدون آن، مسئولیت کیفری فاقد مبنای اخلاقی و حقوقی خواهد بود (منصورآبادی، ۱۳۹۶: ۱۱۲). با این حال، این تعریف نظری، زمانی در عمل کارآمد بود که ضابطان، دادرها و محاکم، دستورالعمل‌های مشخصی برای تطبیق آن بر مصادیق عینی در اختیار داشته باشند.

از منظر فقهی نیز، اگرچه قواعدی چون قاعده درء و اصل برائت، چارچوبی کلی برای احتیاط در انتساب جرم و عنصر معنوی فراهم می‌آورند، اما فقه امامیه نیز در مقام اجرا، همواره بر لزوم قرائن معتبر و احراز علم و قصد تأکید داشته است. غزالی، اراده را رکن اساسی در نسبت دادن فعل به فاعل می‌داند و فقدان احراز آن را مانع انتساب

اخلاقی و شرعی عمل تلقی می‌کند (غزالی، ۱۴۰۹: ۸۷). این نگاه، ضرورت وجود معیارهای روشن برای کشف اراده را دوچندان می‌کند.

در عمل، فقدان دستورالعمل‌های شفاف موجب می‌شود که نهادهای تعقیب، در مواجهه با پرونده‌های مشابه، رویکردهای متفاوتی اتخاذ کنند. این وضعیت، نه تنها به بی‌ثباتی در تصمیمات قضایی می‌انجامد، بلکه امکان پیش‌بینی نتایج حقوقی را برای شهروندان کاهش می‌دهد؛ امری که با فلسفه اصل قانونی بودن جرم و مجازات در تعارض است (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۰: ۲۵۶).

به نظر نگارنده، فقدان دستورالعمل‌های شفاف اجرایی در زمینه احراز عنصر معنوی، یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف انسجام نظام کیفری ایران است و بدون تدوین راهنماهای عملی مبتنی بر قانون و فقه، نمی‌توان انتظار تحقق یکنواخت اصل تقصیر و عدالت کیفری را داشت.

میرسعیدی، در تحلیل قلمرو مسئولیت کیفری، تأکید می‌کند که عنصر معنوی باید به گونه‌ای احراز شود که امکان اعمال سلیقه شخصی قاضی به حداقل برسد؛ زیرا هرگونه نوسان غیرموجه در تشخیص سوءنیت، مستقیماً اصل برابری در برابر قانون را مخدوش می‌کند (میرسعیدی، ۱۳۹۰: ۱۷۴). با این حال، در عمل، تفاوت برداشت قضات از مفاهیمی چون علم، قصد و تقصیر، به شکل‌گیری رویه‌های پراکنده انجامیده است.

این تفاوت رویه‌ها، در جرایم غیرعمدی نمود بیشتری دارد؛ جایی که معیارهای عینی و ذهنی در هم تنیده می‌شوند. منتی‌نژاد، با تفکیک میان معیارهای عینی و ذهنی، نشان می‌دهد که عدم توازن میان این دو، می‌تواند به نتایج متناقض در احراز عنصر معنوی بینجامد (منتی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۹۳). در برخی شعب، معیار نوعی غلبه دارد و در برخی دیگر، تأکید بر وضعیت شخصی مرتکب است؛ این دوگانگی، وحدت رویه را به شدت تضعیف می‌کند.

به نظر نگارنده، تفاوت رویه‌ها در احراز عنصر معنوی، نه ناشی از پویایی مطلوب حقوق کیفری، بلکه محصول خلأهای اجرایی و تقنینی است و رفع آن مستلزم تقویت وحدت رویه و آموزش تخصصی نهادهای قضایی است. میرمحمدصادقی و صابری، با تأکید بر تقارن عناصر مادی و معنوی جرم، بیان می‌کنند که هرگونه عدم توازن در احراز این دو عنصر، ساختار مسئولیت کیفری را مخدوش می‌سازد (میرمحمدصادقی و صابری، ۱۳۹۹: ۱۴۱). در عمل، مشاهده می‌شود که در برخی پرونده‌ها، تمرکز افراطی بر نتیجه زیان بار، جایگزین بررسی دقیق ذهنیت مرتکب می‌شود؛ امری که به تضعیف نقش عنصر معنوی می‌انجامد.

از منظر فقهی نیز، اصل «الحدود تدرء بالشبهات» نشان‌دهنده جایگاه ویژه حمایت از متهم در موارد تردید نسبت به قصد و علم است. این اصل، اقتضا می‌کند که هرگونه شک در عنصر معنوی، به نفع متهم تفسیر شود. با این حال، در مرحله اجرا، فشارهای اجتماعی و انتظارات عمومی گاه موجب نادیده‌گرفتن این احتیاط می‌شود. به نظر نگارنده، چالش‌های اجرایی احراز عنصر معنوی، بیش از هر چیز، حقوق متهم را در معرض تهدید قرار می‌دهد و اصلاح این وضعیت، نیازمند بازتعریف توازن میان کارآمدی تعقیب کیفری و تضمین حقوق بنیادین افراد است.

تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در حقوق انگلستان

در میان صور مختلف عنصر معنوی، بی‌پروایی جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا هم‌زمان واجد ابعاد ذهنی و عینی است و تشخیص آن، بیش از سایر صور تقصیر، به ارزیابی رفتاری و استنباط ذهنیت متهم وابسته است. همین ویژگی، موجب شده است که نقش پلیس و دادستان در احراز بی‌پروایی، نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت پرونده‌های کیفری ایفا کند. بنابراین، بند نخست این گفتار به بررسی دقیق این نقش اختصاص می‌یابد.

نقش پلیس و دادستان در احراز بی‌پروایی

در حقوق انگلستان، بی‌پروایی به عنوان یکی از اشکال اصلی عنصر معنوی، نه در قالب یک تعریف تقنینی جامع، بلکه از خلال رویه قضایی و عملکرد نهادهای اجرایی شکل گرفته است. پلیس و دادستان، به عنوان دو رکن اصلی تعقیب کیفری، مسئول ترجمه مفهوم بی‌پروایی از سطح نظری به سطح اثباتی هستند. این ترجمه، در عمل، مستلزم اتخاذ معیارهای عملی، اعمال صلاحدید تعقیب و ارزیابی ذهنیت متهم بر اساس مجموعه‌ای از قرائن و شواهد است.

معیارهای عملی احراز بی‌پروایی در حقوق انگلستان، ریشه در تحول رویه قضایی و پذیرش معیار ذهنی دارد، اما در مرحله اجرا، این معیار ذهنی ناگزیر با عناصر عینی درهم می‌آمیزد. پلیس، در مقام تحقیق، موظف است نشان دهد که متهم نه تنها خطر را ایجاد کرده، بلکه نسبت به وجود آن خطر آگاهی داشته و با وجود این آگاهی، اقدام به رفتار مخاطره‌آمیز کرده است. این تکلیف اجرایی، به ویژه پس از تثبیت معیار ذهنی بی‌پروایی در رویه قضایی، اهمیت مضاعف یافته است.

الیوت و کوپین بیان می‌کنند که پلیس در عمل، به ندرت به شواهد مستقیم از آگاهی ذهنی متهم دست می‌یابد و ناچار است از قرائن بیرونی برای بازسازی این آگاهی استفاده کند؛ قرائنی همچون ماهیت خطر، وضوح آن، تجربه قبلی متهم و شرایط زمانی و مکانی وقوع رفتار (Quinn & Elliott, 2011: 82). این رویکرد، اگرچه اجتناب‌ناپذیر است، اما مرز میان استنباط ذهنیت و فرض‌سازی را باریک می‌سازد.

از منظر تقنینی، برخی قوانین موضوعه انگلستان، بدون تعریف صریح بی‌پروایی، بر لزوم اثبات آگاهی از خطر دلالت دارند. برای نمونه، در قانون راهنمایی و رانندگی، رفتارهای خطرناک مستلزم احراز نوعی بی‌پروایی هستند که پلیس باید آن را در گزارش‌های خود منعکس کند. اشورت تأکید می‌کند که این قوانین، عملاً پلیس را به سمت تدوین معیارهای عملی سوق داده‌اند، زیرا فقدان تعریف قانونی، خلایی است که تنها از طریق عمل پر می‌شود (Ashworth, 2015: 168).

به نظر نگارنده، معیارهای عملی احراز بی‌پروایی در مرحله پلیسی، هرچند در راستای کارآمدی نظام کیفری شکل گرفته‌اند، اما به دلیل فقدان چارچوب‌های مدون، بیش از حد به قضاوت فردی وابسته‌اند و این امر می‌تواند

به تضعیف یکنواختی در اعمال رکن معنوی منجر شود.

پس از مرحله تحقیق پلیسی، دادستان نقش محوری در پالایش مفهوم بی‌پروایی ایفا می‌کند. در حقوق انگلستان، دادستان نه تنها ارزیاب کفایت ادله است، بلکه با اعمال صلاحدید تعقیب، عملاً در تعیین مرزهای عملی بی‌پروایی مشارکت می‌کند. تصمیم به تعقیب یا عدم تعقیب، در بسیاری از موارد، مبتنی بر این ارزیابی است که آیا بی‌پروایی متهم در دادگاه قابل اثبات خواهد بود یا خیر.

داف، اختیار تعقیب را نوعی داوری هنجاری می‌داند که در آن، دادستان باید تصمیم بگیرد آیا رفتار متهم شایسته سرزنش کیفری است یا نه (Duff, 2017: 147). این داوری، به‌ویژه در پرونده‌های مبتنی بر بی‌پروایی، پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا دادستان باید احتمال پذیرش استنباط ذهنیت توسط هیئت منصفه یا قاضی را نیز در نظر بگیرد. اشورث اشاره می‌کند که در عمل، دادستان‌ها گاه از طرح اتهاماتی که نیازمند اثبات بی‌پروایی‌اند، اجتناب می‌کنند و به سمت عناوینی با عنصر معنوی ساده‌تر گرایش می‌یابند (Ashworth, 2015: 172). این امر، اگرچه از منظر کارآمدی قابل توجیه است، اما در بلندمدت می‌تواند به تغییر غیررسمی مرزهای رکن معنوی منجر شود. از منظر تقنینی، برخی مقررات انگلستان، اختیارات دادستان را در تعیین نوع اتهام گسترده ساخته‌اند. این گستردگی، به دادستان امکان می‌دهد بر اساس سیاست جنایی و ملاحظات عملی، بی‌پروایی را به‌گونه‌ای تفسیر کند که با اهداف تعقیب سازگار باشد. ویلسون، این وضعیت را نشانه قدرت بالای نهاد تعقیب می‌داند و معتقد است که در چنین شرایطی، دادستان عملاً به بازیگری شبه‌قضایی تبدیل می‌شود.

به نظر نگارنده، اختیارات وسیع دادستان در احراز و تفسیر بی‌پروایی، اگرچه انعطاف‌پذیری نظام کیفری انگلستان را افزایش داده، اما خطر جابه‌جایی مرکز ثقل رکن معنوی از دادگاه به مرحله تعقیب را در پی دارد. ارزیابی ذهنیت متهم، آخرین و در عین حال حساس‌ترین مرحله در فرآیند اجرایی احراز بی‌پروایی است. پلیس و دادستان، پیش از آنکه پرونده به دادگاه برسد، تصویری از وضعیت ذهنی متهم ترسیم می‌کنند که غالباً مبنای تصمیمات بعدی قرار می‌گیرد. در حقوق انگلستان، این ارزیابی مبتنی بر این فرض است که ذهنیت، از طریق رفتار قابل بازسازی است.

به نظر نگارنده، ارزیابی ذهنیت متهم در مرحله اجرایی، نقطه‌ای است که بیش از هر بخش دیگر، ماهیت واقعی رکن معنوی جرم در حقوق انگلستان را آشکار می‌سازد؛ ماهیتی که میان ذهنیت فردی و ملاحظات نهادی در نوسان است.

استفاده از ادله نوین در اثبات عنصر معنوی

تحول در شیوه‌های ارتکاب جرم در حقوق انگلستان، به‌ویژه با گسترش فناوری‌های نوین، موجب شده است که ادله سنتی اثبات عنصر معنوی، به‌تنهایی کفایت لازم را نداشته باشند. در پاسخ به این تحول، نظام کیفری

انگلستان به تدریج به سمت بهره‌گیری از ادله‌ای حرکت کرده است که ماهیتی غیرسنتی دارند و امکان بازسازی دقیق‌تر وضعیت ذهنی مرتکب را فراهم می‌کنند. این ادله نوین، اگرچه در ظاهر صرفاً ابزار اثبات‌اند، اما در عمل نقش مهمی در شکل‌دهی به محتوای اجرایی رکن معنوی جرم ایفا می‌کنند.

برخلاف حقوق ایران که پذیرش این ادله با ملاحظات فقهی همراه است، در حقوق انگلستان، تمرکز اصلی بر کارآمدی اثبات، رعایت انصاف دادرسی و انطباق با اصول آیین دادرسی منصفانه است. با این حال، استفاده از ادله نوین همواره با این خطر همراه است که عنصر معنوی، به جای احراز واقعی ذهنیت فردی، به بازسازی نهادی و نوعی تقلیل یابد. در این بند، سه ابزار اصلی ادله نوین در اثبات عنصر معنوی در حقوق انگلستان بررسی می‌شود: داده‌های دیجیتال، سوابق رفتاری و تحلیل خطر.

داده‌های دیجیتال، یکی از مهم‌ترین تحولات معاصر در فرآیند اثبات عنصر معنوی در حقوق انگلستان به‌شمار می‌آیند. پیام‌های الکترونیکی، ایمیل‌ها، داده‌های تلفن همراه، سوابق جست‌وجو و فعالیت‌های شبکه‌های اجتماعی، به‌طور فزاینده‌ای در پرونده‌های کیفری برای اثبات قصد، علم یا بی‌پروایی مورد استناد قرار می‌گیرند. این داده‌ها، برخلاف بسیاری از ادله سنتی، واجد محتوایی هستند که مستقیماً به فرآیندهای فکری مرتکب اشاره دارد.

از منظر تقنینی، قانون (PACE) Police and Criminal Evidence Act 1984 چارچوب اصلی جمع‌آوری و استفاده از ادله دیجیتال را فراهم کرده است. به‌ویژه بخش‌های ۱۹ و ۲۲ این قانون، به پلیس اجازه می‌دهد داده‌های الکترونیکی را به‌عنوان ادله ضبط و نگهداری کند، مشروط بر رعایت الزامات قانونی و حقوق متهم. افزون بر این، Criminal Justice Act 2003، با گسترش مفهوم ادله قابل پذیرش، امکان استناد به داده‌های دیجیتال را در دادگاه‌های کیفری تقویت کرده است.

در عمل، دادستان‌ها از داده‌های دیجیتال برای اثبات آگاهی قبلی متهم نسبت به خطر، پیش‌بینی نتیجه زیان‌بار یا قصد ارتکاب رفتار مجرمانه استفاده می‌کنند. برای مثال، محتوای مکاتبات پیش از ارتکاب جرم می‌تواند دلالت بر وجود قصد یا حداقل بی‌پروایی داشته باشد. فینچ و فافینسکی تأکید می‌کنند که داده‌های دیجیتال، به‌ویژه در جرایم مبتنی بر بی‌پروایی، امکان بازسازی دقیق‌تری از ذهنیت متهم فراهم می‌کنند، زیرا نشان می‌دهند متهم چگونه خطر را درک و ارزیابی کرده است (Fafinski & Finch, 2011: 94).

با این حال، استفاده از داده‌های دیجیتال خالی از چالش نیست. تفسیر گزینشی داده‌ها، جدا کردن آن‌ها از بستر واقعی و نادیده گرفتن زمینه‌های اجتماعی و روانی، می‌تواند به استنباط نادرست عنصر معنوی منجر شود. هرینگ هشدار می‌دهد که داده‌های دیجیتال، اگر بدون تحلیل زمینه‌ای به کار روند، می‌توانند به ابزاری برای تحمیل ذهنیت مفروض بر متهم تبدیل شوند (Herring, 2013: 112).

نظر نگارنده آن است که داده‌های دیجیتال در حقوق انگلستان، بیش از آن‌که صرفاً ابزار اثبات باشند، در حال بازتعریف شیوه فهم قصد و بی‌پروایی‌اند؛ تحولی که در صورت فقدان کنترل قضایی، می‌تواند به عینی‌سازی بیش

از حد رکن معنوی بینجامد.

در حقوق انگلستان، Criminal Justice Act 2003 به‌ویژه در بخش ۱۰۱، شرایط پذیرش evidence of bad character را مشخص کرده است. بر اساس این مقررات، دادگاه می‌تواند سوابق رفتاری متهم را در صورتی بپذیرد که برای اثبات مسئله‌ای اساسی، از جمله عنصر معنوی، مرتبط باشد. این امر به دادستان اجازه می‌دهد از رفتارهای پیشین برای نشان دادن آگاهی متهم نسبت به خطر یا غیرقانونی بودن رفتار استفاده کند.

گاردرو و اندرسون بیان می‌کنند که سوابق رفتاری، به‌ویژه در جرایم مبتنی بر تکرار رفتار خطرناک، می‌تواند دلالت بر آگاهی مرتکب از پیامدهای رفتار خود داشته باشد (Anderson & Gardner, 2009: 211). برای مثال، راننده‌ای که بارها به دلیل سرعت غیرمجاز محکوم شده است، در صورت تکرار همان رفتار، به سختی می‌تواند فقدان آگاهی از خطر را ادعا کند.

با این حال، این رویکرد با انتقادات جدی مواجه است. ویلسون معتقد است که اتکای بیش از حد به سوابق رفتاری، خطر فروکاستن عنصر معنوی به ارزیابی شخصیت متهم را در پی دارد و مرز میان اثبات ذهنیت و برچسب زنی کیفری را مخدوش می‌کند.

نظر نگارنده آن است که سوابق رفتاری در حقوق انگلستان، اگرچه ابزاری مؤثر برای تقویت استنباط عنصر معنوی هستند، اما باید همواره به‌عنوان قرینه‌ای تبعی و نه دلیل مستقل به کار روند، تا اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری مخدوش نشود.

در برخی قوانین موضوعه، مانند Road Traffic Act 1988، معیارهای خطر به‌گونه‌ای تدوین شده‌اند که آگاهی متهم از خطر، مفروض گرفته می‌شود. در این موارد، تحلیل خطر مبتنی بر ارزیابی عقلانی شرایط است و نه الزاماً اثبات آگاهی واقعی متهم. مولان و همکاران تأکید می‌کنند که این رویکرد، اگرچه اثبات را تسهیل می‌کند، اما مرز میان بی‌پروایی ذهنی و مسئولیت عینی را باریک می‌سازد (Molan et al., 2000: 143).

تحلیل خطر، در عمل، بر معیار «شخص متعارف» استوار است و دادستان تلاش می‌کند نشان دهد که خطر به‌قدری آشکار بوده که متهم نمی‌توانسته از آن بی‌اطلاع باشد. گیری این شیوه را ضرورتی عملی می‌داند، اما هشدار می‌دهد که تعمیم بی‌ضابطه آن می‌تواند عنصر معنوی را از ماهیت شخصی خود تهی کند (Geary, 2002: 156).

استفاده از ادله نوین در اثبات عنصر معنوی در حقوق انگلستان، نشان‌دهنده گذار از اثبات ذهنیت به بازسازی نهادی آن است. داده‌های دیجیتال، سوابق رفتاری و تحلیل خطر، هر یک به‌گونه‌ای مرزهای سنتی رکن معنوی را جابه‌جا کرده‌اند و نقش نهادهای تعقیب را در شکل‌دهی به محتوای این رکن پررنگ‌تر ساخته‌اند. در نتیجه، عنصر معنوی جرم در حقوق انگلستان، بیش از آن‌که محصول ذهن فردی مرتکب باشد، حاصل تعامل میان رفتار، فناوری و ارزیابی نهادی خطر است.

ارزیابی نظام اجرایی انگلستان

نظام اجرایی حقوق کیفری انگلستان در زمینه احراز و اثبات رکن معنوی جرم، نه صرفاً بازتاب قواعد تقنینی یا آموزه‌های نظری، بلکه حاصل یک فرآیند تاریخی تدریجی است که در آن ملاحظات کارآمدی، سیاست جنایی، تحولات اجتماعی و الزامات حقوق بشری به‌طور هم‌زمان و گاه متعارض تأثیر گذاشته‌اند. در این نظام، عنصر معنوی جرم بیش از آن‌که مفهومی انتزاعی باقی بماند، در بطن فرآیند اثبات و در تعامل مستقیم با نهادهای اجرایی، پلیس، دادستانی و دادگاه‌ها شکل می‌گیرد. از این منظر، ارزیابی نظام اجرایی انگلستان مستلزم توجه به این نکته است که رکن معنوی، در عمل، چگونه ساخته، تفسیر و اعمال می‌شود و این فرآیند چه پیامدهایی برای عدالت کیفری دارد. برخلاف برخی نظام‌ها که همچنان بر احراز ذهنیت واقعی مرتکب به‌عنوان هدف اصلی تأکید دارند، در حقوق انگلستان، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، گرایش آشکار به سمت معیارهای نوعی، تحلیل خطر و استفاده گسترده از قرائن عینی مشاهده می‌شود. این گرایش، اگرچه پاسخ‌گوی نیازهای اجرایی نظام عدالت کیفری در مواجهه با جرایم پیچیده و نوظهور بوده، اما پرسش‌های اساسی درباره ماهیت تقصیر کیفری، حدود اصل برائت و میزان حمایت از حقوق متهم ایجاد کرده است. از این رو، بند حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی، نظام اجرایی انگلستان را از سه منظر کارآمدی، چالش‌های حقوق بشری و مقایسه با حقوق ایران مورد بررسی قرار می‌دهد.

از منظر اجرایی، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های نظام کیفری انگلستان، توان بالای آن در تبدیل مفاهیم انتزاعی رکن معنوی به معیارهای عملی قابل اثبات است. نهادهای تعقیب، به‌ویژه Crown Prosecution Service، با تکیه بر چارچوب‌های قانونی مشخص و رویه‌های تثبیت‌شده، قادرند عنصر معنوی را نه صرفاً از طریق اقرار یا ادله مستقیم، بلکه از مجموعه‌ای از قرائن رفتاری، شرایط عینی و داده‌های زمینه‌ای استنباط کنند. این امر به‌ویژه در جرایمی که اثبات قصد یا علم به‌صورت مستقیم دشوار یا غیرممکن است، نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی نظام دارد.

از حیث تقنینی، Criminal Justice Act 2003 نقطه عطفی در افزایش کارآمدی اجرایی محسوب می‌شود. این قانون، با توسعه دامنه ادله قابل پذیرش، به دادگاه‌ها اجازه می‌دهد تا از سوابق رفتاری، قرائن غیرمستقیم و حتی الگوهای رفتاری گذشته برای استنباط عنصر معنوی استفاده کنند، مشروط بر آن‌که ارتباط منطقی میان این ادله و موضوع اتهام احراز شود. افزون بر این، Police and Criminal Evidence Act 1984 با تنظیم اختیارات پلیس در جمع‌آوری، ضبط و نگهداری ادله، زمینه استفاده مؤثر از داده‌هایی را فراهم کرده است که می‌توانند به بازسازی وضعیت ذهنی متهم کمک کنند.

در سطح ماهوی، معیارهای نوعی، به‌ویژه در حوزه بی‌پروایی، موجب شده‌اند که نظام اجرایی انگلستان بتواند بدون ورود به لایه‌های پیچیده روان‌شناختی، به ارزیابی مسئولیت کیفری بپردازد. این رویکرد، که در برخی قوانین خاص مانند Road Traffic Act 1988 نیز انعکاس یافته، امکان پیش‌بینی پذیری و سرعت در رسیدگی را افزایش داده

است. کلارکسون تصریح می‌کند که موفقیت عملی حقوق کیفری انگلستان تا حد زیادی مرهون همین گذار از ذهنیت‌گرایی محض به تحلیل رفتاری عقلانی است (Clarkson, 2005: 181). با این حال، کارآمدی نظام اجرایی انگلستان صرفاً به سهولت اثبات محدود نمی‌شود، بلکه در ایجاد انسجام میان سطوح مختلف نظام عدالت کیفری نیز نمود می‌یابد. پلیس، دادستان و قاضی، همگی از زبان مشترکی در توصیف عنصر معنوی استفاده می‌کنند که مبتنی بر مفاهیم خطر، پیش‌بینی‌پذیری و رفتار معقول است. این انسجام، احتمال تعارض در تصمیمات و تشتت رویه را کاهش داده و به ثبات نسبی نظام کمک کرده است. چالش دیگر، استفاده از سوابق رفتاری و پیشینه کیفری متهم است. اگرچه Criminal Justice Act ۲۰۰۳ شرایط و محدودیت‌هایی برای پذیرش این ادله پیش‌بینی کرده، اما در عمل، مرز میان اثبات عنصر معنوی و قضاوت درباره شخصیت متهم بسیار باریک است. کارد، کراس و جونز تأکید می‌کنند که خطر اصلی این رویکرد آن است که دادگاه، به جای تمرکز بر ذهنیت متهم در زمان ارتکاب جرم خاص، به ارزیابی کلی از «نوع فرد» بودن او بپردازد (Jones & Card, Cross, 2012: 415).

افزون بر این، استفاده از داده‌های دیجیتال و تحلیل‌های پیش‌بینی‌گرانه، مسائل جدی مرتبط با حریم خصوصی و نظارت دولتی ایجاد کرده است. اگرچه این موضوع مستقیماً به رکن معنوی مربوط نمی‌شود، اما از آن‌جا که این داده‌ها برای استنباط ذهنیت به کار می‌روند، تأثیر مستقیمی بر حقوق دفاعی متهم دارند.

تحولات اجرایی رکن معنوی جرم در اساسنامه و رویه دیوان کیفری بین‌المللی

پس از تبیین کلی موضوع در این گفتار، برای ورود دقیق‌تر به ابعاد اجرایی رکن معنوی جرم در چارچوب مورد بحث، لازم است نقش بازیگران و سازوکارهای اصلی به صورت جزئی‌تر بررسی شود. از این‌رو، در بندهای آتی تلاش می‌شود با تمرکز بر نهادها، ابزارها و رویه‌های عملی مؤثر در احراز عنصر معنوی، نحوه تحقق و اعمال این رکن در فرآیند دادرسی کیفری به طور تفصیلی تحلیل گردد تا ارتباط میان مبانی نظری و واقعیت‌های اجرایی به روشنی تبیین شود.

نقش دادستان دیوان در اثبات عنصر معنوی

نقش دادستان در دیوان کیفری بین‌المللی، در مقایسه با نظام‌های ملی، جایگاهی به مراتب فعال‌تر و ساختاریافته‌تر در احراز رکن معنوی جرم دارد. این امر ناشی از ماهیت خاص جرایم مشمول صلاحیت دیوان، پیچیدگی بسترهای ارتکاب، فاصله زمانی و مکانی میان رفتار مجرمانه و فرآیند دادرسی، و نیز فقدان ابزارهای سنتی اثبات ذهنیت مستقیم مرتکب است. در چنین چارچوبی، عنصر معنوی جرم نه صرفاً از طریق اقرار یا شهادت مستقیم، بلکه عمدتاً از طریق استراتژی تعقیب، گردآوری هدفمند ادله و مدیریت بار اثبات توسط دادستان ساخته

و بازسازی می‌شود.

اساسنامه رم، به‌ویژه در ماده ۳۰، چارچوب مفهومی عنصر معنوی را تعیین کرده، اما چگونگی اثبات آن را به رویه عملی دیوان واگذار نموده است. از این‌رو، بررسی نقش دادستان در این فرآیند، یکی از کلیدی‌ترین مباحث تحولات اجرایی رکن معنوی در حقوق کیفری بین‌المللی به شمار می‌رود.

استراتژی تعقیب دادستان دیوان کیفری بین‌المللی در حوزه عنصر معنوی، بر مبنای یک رویکرد کلان‌نگر و زمینه‌محور شکل می‌گیرد. برخلاف بسیاری از نظام‌های ملی که تمرکز اصلی بر ذهنیت فردی مرتکب در لحظه ارتکاب جرم است، دادستان دیوان ناگزیر است ذهنیت را در بستر ساختارهای سازمان‌یافته، سیاست‌های کلان، زنجیره فرماندهی و الگوهای رفتاری مستمر تحلیل کند. این امر به‌ویژه در جرایمی مانند نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی اهمیت مضاعف دارد.

دادستان، در طراحی استراتژی تعقیب، معمولاً از «روایت کلی جرم» آغاز می‌کند؛ روایتی که در آن عنصر معنوی، نه به‌عنوان یک وضعیت ذهنی منفرد، بلکه به‌عنوان نتیجه منطقی مشارکت آگاهانه در یک طرح مجرمانه گسترده بازسازی می‌شود. آمبوس تصریح می‌کند که در حقوق کیفری بین‌المللی، اثبات قصد و علم غالباً از طریق نشان دادن جایگاه متهم در ساختار قدرت و آگاهی او از پیامدهای طبیعی اعمال صورت می‌گیرد (Ambos, 2013: 287). در این چارچوب، دادستان تلاش می‌کند نشان دهد که متهم، با علم به شرایط عینی و نتایج محتمل، آگاهانه در فرآیندی مشارکت داشته که منجر به ارتکاب جرم بین‌المللی شده است. این رویکرد، به‌ویژه در پرونده‌های مربوط به مسئولیت فرماندهی، نقش محوری دارد؛ جایی که عنصر معنوی از طریق «باید می‌دانست» یا «آگاهانه چشم‌پوشی کرده است» استنباط می‌شود.

گردآوری ادله در دیوان کیفری بین‌المللی، به‌ویژه در ارتباط با عنصر معنوی، یکی از پیچیده‌ترین مراحل فرآیند دادرسی است. دادستان، برخلاف نظام‌های ملی، معمولاً به صحنه جرم دسترسی مستقیم ندارد و ناچار است از مجموعه‌ای از ادله غیرمستقیم، اسنادی، شهادت‌های ثانویه و تحلیل‌های کارشناسی برای بازسازی ذهنیت متهم استفاده کند. این وضعیت، نقش فعال و خلاق دادستان را در شکل‌دهی به پرونده تقویت می‌کند.

در رویه دیوان، ادله مرتبط با عنصر معنوی غالباً شامل اسناد رسمی، دستورات مکتوب یا شفاهی، گزارش‌های داخلی، الگوهای رفتاری، و شهادت اشخاص مطلع از ساختار تصمیم‌گیری است. کلارک تأکید می‌کند که در حقوق کیفری بین‌المللی، عنصر معنوی بیش از هر چیز از «قرینه‌های ساختاری» استنباط می‌شود (Clark, 2001: 305).

در پرونده‌های مرتبط با مسئولیت ناشی از ترک فعل، دادستان با استناد به جایگاه متهم، دسترسی او به اطلاعات و توانایی مداخله، تلاش می‌کند علم یا آگاهی مفروض را اثبات کند. روگلس نشان می‌دهد که در این موارد، عنصر معنوی نه از طریق اثبات نیت فعال، بلکه از طریق اثبات بی‌تفاوتی آگاهانه نسبت به خطرات جدی احراز می‌شود (Rugeles, 2017: 41).

با این حال، استفاده گسترده از ادله غیرمستقیم همواره با خطر تضعیف حقوق دفاعی متهم همراه است. زمانی که عنصر معنوی بر اساس مجموعه‌ای از استنباط‌ها و تحلیل‌ها احراز می‌شود، امکان تردید معقول درباره وضعیت ذهنی واقعی متهم افزایش می‌یابد. اسلیدرخت هشدار می‌دهد که در چنین شرایطی، دیوان باید حساسیت بیشتری نسبت به استانداردهای اثبات نشان دهد (Slidregt, 2013: 89).

در برخی پرونده‌ها، دادگاه‌ها با پذیرش استنباط‌های عقلانی از مجموعه قرائن، به دادستان اجازه داده‌اند بار اثبات را از طریق یک تصویر کلی از رفتار و موقعیت متهم ادا کند. شاباس نشان می‌دهد که این رویکرد، به‌ویژه در پرونده‌های مربوط به نسل‌کشی، نقش مهمی در احراز قصد خاص داشته است (Schabas, 2011: 152).

با این حال، این روند با این انتقاد مواجه است که در عمل، نوعی جابه‌جایی ضمنی بار اثبات رخ می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که متهم ناچار می‌شود برای رد استنباط‌های دادستان، شواهد خلاف ارائه کند. این وضعیت، هرچند به‌صورت رسمی نقض اصل برائت محسوب نمی‌شود، اما از منظر عملی، فشار اثباتی قابل توجهی بر دفاع وارد می‌کند.

ابزارهای اجرایی در سطح بین‌المللی

احراز رکن معنوی جرم در سطح بین‌المللی، به دلیل ویژگی‌های خاص جرایم مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای اجرایی متفاوت و پیچیده‌تری نسبت به نظام‌های کیفری داخلی است. فاصله مکانی و زمانی میان وقوع جرم و رسیدگی قضایی، ساختارمند بودن بسیاری از جرایم بین‌المللی، و فقدان دسترسی مستقیم به مرتکبان و صحنه‌های جرم، سبب شده است که اثبات ذهنیت مرتکب عمدتاً از طریق مجموعه‌ای از ادله غیرمستقیم، ساختاری و زمینه‌محور صورت گیرد. در این چارچوب، اسناد رسمی، شهادت شهود و گزارش‌های بین‌المللی به‌عنوان سه ابزار محوری، نقش اساسی در بازسازی عنصر معنوی جرم ایفا می‌کنند.

شاباس تصریح می‌کند که در رویه دیوان، اسناد رسمی اغلب برای اثبات آگاهی متهم از شرایط عینی جرم و پیامدهای طبیعی اقدامات مورد استفاده قرار می‌گیرند و نقش تعیین‌کننده‌ای در احراز عنصر علم ایفا می‌کنند (Schabas, 2011, p 223). این رویکرد به‌ویژه در جرایمی مانند جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی اهمیت دارد، جایی که وجود سیاست یا برنامه سازمان‌یافته، خود قرینه‌ای قوی بر تحقق رکن معنوی تلقی می‌شود.

در حقوق انگلستان نیز، اگرچه نظام کیفری ماهیتی ملی دارد، اما اسناد رسمی نقش مهمی در اثبات عنصر معنوی ایفا می‌کنند. مطابق بخش ۷۶ و ۷۸ قانون Police and Criminal Evidence Act ۱۹۸۴، دادگاه‌ها می‌توانند اسناد و اعترافات مستند را به‌عنوان دلیل معتبر ارزیابی کنند، مشروط بر آنکه به‌طور منصفانه تحصیل شده باشند. همچنین در چارچوب Criminal Justice Act ۲۰۰۳، پذیرش اسناد مکتوب به‌عنوان دلیل، امکان استنباط قصد یا بی‌پروایی متهم را فراهم می‌سازد.

نظر نگارنده آن است که اتکای گسترده به اسناد رسمی، اگرچه برای اثبات رکن معنوی در جرایم سازمان یافته بین‌المللی ضروری است، اما خطر انتساب قصد به صورت غیرشخصی را افزایش می‌دهد و مستلزم دقت مضاعف قضات در تفسیر محتوای این اسناد است.

شهادت شهود یکی دیگر از ابزارهای کلیدی در اثبات عنصر معنوی جرم در سطح بین‌المللی است. با توجه به فقدان امکان دسترسی مستقیم به ذهنیت مرتکب، شهادت افرادی که در فرآیند تصمیم‌گیری، اجرا یا نظارت بر اعمال مجرمانه نقش داشته‌اند، نقش مهمی در بازسازی وضعیت روانی متهم ایفا می‌کند. این شهود ممکن است شامل زیردستان، همکاران، قربانیان یا ناظران بی‌طرف باشند.

فلتچر معتقد است که در حقوق کیفری، شهادت شهود زمانی در اثبات رکن معنوی مؤثر است که بتواند پیوندی منطقی میان رفتار ظاهری و وضعیت درونی مرتکب برقرار کند (Fletcher, 2000: 115). در دیوان کیفری بین‌المللی، این پیوند غالباً از طریق شهادت‌هایی برقرار می‌شود که به الگوهای رفتاری، اظهارات پیشین یا واکنش‌های متهم نسبت به نتایج اعمال اشاره دارند.

آمبوس با بررسی رویه دیوان، نشان می‌دهد که شهادت شهود اغلب به عنوان مکمل اسناد رسمی عمل می‌کند و در کنار آن‌ها، تصویر کامل‌تری از عنصر معنوی ارائه می‌دهد (Ambos, 2003: 62). باین حال، وی هشدار می‌دهد که اتکای بیش از حد به شهادت‌های غیرمستقیم می‌تواند موجب تضعیف استاندارد اثبات شود.

در حقوق انگلستان نیز، شهادت شهود نقش محوری در احراز قصد، علم یا بی‌پروایی دارد. مطابق قواعد ادله، دادگاه‌ها می‌توانند از شهادت برای استنباط وضعیت ذهنی متهم استفاده کنند، مشروط بر آنکه با سایر قرائن عینی همخوانی داشته باشد. رویه قضایی انگلستان، به ویژه پس از Criminal Justice Act ۲۰۰۳، دامنه پذیرش شهادت‌ها را گسترش داده و امکان استفاده از شهادت‌های ثانویه را نیز فراهم کرده است.

نظر نگارنده آن است که شهادت شهود، هرچند ابزاری انعطاف‌پذیر برای اثبات رکن معنوی است، اما به دلیل تأثیرپذیری از عوامل ذهنی و حافظه انسانی، باید همواره در کنار سایر ادله ارزیابی شود.

گزارش‌های بین‌المللی صادره از سوی سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای حقوق بشری و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، یکی از ابزارهای خاص و منحصربه‌فرد در دادرسی‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌روند. این گزارش‌ها، با ارائه تصویری کلان از بستر وقوع جرم، امکان استنباط عنصر معنوی را در سطح ساختاری فراهم می‌کنند.

رابینسون تأکید می‌کند که در جرایم پیچیده، عنصر معنوی اغلب از طریق «آگاهی از الگوی کلی رفتار» احراز می‌شود و گزارش‌های بین‌المللی در این زمینه نقش تعیین‌کننده دارند (Robinson, 2002: 98). در رویه دیوان، این گزارش‌ها برای اثبات علم متهم به گستردگی و نظام‌مندی اعمال مجرمانه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

آمبوس در تحلیل جنایت تجاوز پس از اصلاحات کامپالا، نشان می‌دهد که گزارش‌های بین‌المللی می‌توانند آگاهی مقامات عالی‌رتبه از غیرقانونی بودن اعمال را اثبات کنند و از این طریق، عنصر معنوی خاص را احراز نمایند (Ambos, 2011: 27).

در مقایسه، در حقوق انگلستان نیز گزارش‌های رسمی و عمومی می‌توانند به‌عنوان قرینه در اثبات عنصر معنوی مورد استناد قرار گیرند، هرچند جایگاه آن‌ها به مراتب محدودتر از دیوان کیفری بین‌المللی است و دادگاه‌ها معمولاً آن‌ها را به‌عنوان دلیل کمکی تلقی می‌کنند.

چالش‌های اجرایی خاص دیوان کیفری بین‌المللی

دیوان کیفری بین‌المللی، به‌عنوان نهادی با صلاحیت جهانی و مأمور رسیدگی به شدیدترین جرایم بین‌المللی، در مقام عمل با مجموعه‌ای از چالش‌های اجرایی مواجه است که این چالش‌ها، بیش از هر چیز، فرآیند احراز رکن معنوی جرم را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ماهیت خاص جرایم مشمول صلاحیت دیوان، از جمله نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی، موجب شده است که عنصر معنوی در این جرایم نه تنها از حیث مفهومی، بلکه از منظر اثبات عملی نیز در سطحی به مراتب پیچیده‌تر از نظام‌های کیفری داخلی قرار گیرد. در این چارچوب، دادستان و قضات دیوان ناگزیرند میان الزامات دادرسی منصفانه، استاندارد بالای اثبات و محدودیت‌های عملی ناشی از شرایط بین‌المللی تعادل برقرار کنند؛ تعادلی که در بسیاری از موارد، به بروز تنش میان دقت حقوقی و کارآمدی اجرایی می‌انجامد.

فاصله مکانی و زمانی میان وقوع جرم و رسیدگی قضایی، یکی از بنیادی‌ترین و در عین حال پایداری‌ترین چالش‌های اجرایی دیوان کیفری بین‌المللی در احراز عنصر معنوی محسوب می‌شود. جرایم بین‌المللی غالباً در مناطق دورافتاده، در بستر مخاصمات مسلحانه، فروپاشی ساختارهای حکومتی یا بحران‌های شدید سیاسی ارتکاب می‌یابند و آغاز تحقیقات دیوان معمولاً سال‌ها پس از ارتکاب رفتار مجرمانه صورت می‌گیرد. این تأخیر زمانی، موجب از بین رفتن یا تضعیف بخش قابل توجهی از ادله مستقیم مرتبط با ذهنیت مرتکب می‌شود؛ ادله‌ای که در حقوق کیفری کلاسیک، نقش اساسی در کشف قصد، علم یا بی‌پروایی دارند.

در چنین شرایطی، دیوان ناگزیر است به بازسازی ذهنیت مرتکب از طریق قرائن غیرمستقیم، الگوهای رفتاری مستمر و تحلیل پسینی وقایع متوسل شود. وندر ویور با اشاره به این وضعیت، تصریح می‌کند که فاصله زمانی طولانی، دیوان را به سمت استفاده گسترده از استنباط‌های عقلایی سوق داده است؛ استنباط‌هایی که هرچند از منظر عملی اجتناب‌ناپذیرند، اما همواره با خطر فروکاستن عنصر معنوی به مجموعه‌ای از فرضیات همراهند (Vander Vyver, 2014: 412). این مسئله به‌ویژه در مواردی که اثبات قصد خاص، مانند قصد نابودسازی گروهی معین، مطرح است، حساسیت بیشتری می‌یابد.

افزون بر این، فاصله مکانی نیز دسترسی مستقیم دادستان به صحنه جرم، شهود عینی و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر رفتار مرتکب را محدود می‌سازد. گزارش دفتر تحقیقات جرایم جنگی دیوان نشان می‌دهد که در بسیاری از پرونده‌ها، تیم‌های تحقیقاتی ناگزیرند به اطلاعات ثانویه و گزارش‌های غیرمستقیم اکتفا کنند؛ امری که به طور طبیعی، دقت در احراز عنصر معنوی را کاهش می‌دهد (War Crimes Research Office, 2017: 39). در نتیجه، عنصر معنوی به جای آنکه از درون ذهن فرد استنباط شود، از بیرون و بر اساس چارچوب‌های کلی رفتار استخراج می‌گردد.

پیچیدگی ساختاری جرایم بین‌المللی، چالش اجرایی مهم دیگری است که احراز رکن معنوی را در دیوان کیفری بین‌المللی با دشواری‌های مضاعف مواجه می‌سازد. این جرایم غالباً نه حاصل رفتار فردی ساده، بلکه نتیجه تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات هماهنگ در چارچوب ساختارهای سازمان‌یافته نظامی، سیاسی یا شبه‌نظامی هستند. در چنین ساختارهایی، رفتار مجرمانه در قالب زنجیره‌ای از اوامر، سیاست‌ها و اقدامات اجرایی تحقق می‌یابد و نقش هر فرد، به ویژه مقامات عالی‌رتبه، در لایه‌ای غیرمستقیم و پیچیده قرار می‌گیرد.

نظر نگارنده آن است که هرچند پیچیدگی ساختار جرایم بین‌المللی ایجاب می‌کند که دیوان از رویکردهای منعطف استفاده کند، اما این انعطاف نباید به محو مرزهای مفهومی عناصر ذهنی و تضعیف دقت تحلیلی در احراز رکن معنوی بینجامد. نظر نگارنده آن است که بدون تقویت سازوکارهای الزام‌آور همکاری دولت‌ها و پیش‌بینی ضمانت اجرای عملی، تحقق احراز دقیق و منصفانه عنصر معنوی در دیوان کیفری بین‌المللی با مخاطره‌ای ساختاری مواجه خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در حقوق کیفری ایران، قانون‌گذار با تصریح به ارکان سه‌گانه جرم در ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی و تأکید بر قصد و علم در ماده ۱۴۴، چارچوب نسبتاً روشنی برای رکن معنوی فراهم کرده است. همچنین مقرراتی مانند مواد ۱۴۵ و ۱۴۶، اراده و اختیار را شرط تحقق مسئولیت کیفری دانسته و ماده ۲۸۹، با تفکیک جنایات به عمد، شبه‌عمد و خطای محض، مراتب مختلف عنصر معنوی را به رسمیت شناخته است. با این حال، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در مرحله اجرا، احراز حالات ذهنی مرتکب همواره با دشواری‌های عملی همراه بوده و رویه قضایی، نقشی تعیین‌کننده در تحدید یا توسعه قلمرو مسئولیت کیفری ایفا کرده است. این امر گاه به صدور آرای متفاوت در پرونده‌های مشابه منجر شده و ضرورت انسجام بیشتر در تفسیر و اجرای رکن معنوی را آشکار می‌سازد.

در نظام حقوقی انگلستان، اجرای رکن معنوی جرم عمدتاً متکی بر رویه قضایی و تفسیر دادگاه‌ها است. هرچند قوانین کیفری، از جمله Criminal Justice Act ۱۹۶۷، معیارهایی برای احراز قصد ارائه داده‌اند، اما مفاهیمی مانند قصد، علم و بی‌پروایی (recklessness) در عمل از طریق آرای قضایی شکل گرفته و تکامل یافته‌اند. این رویکرد،

انعطاف‌پذیری قابل توجهی در مواجهه با تحولات اجتماعی و جرایم نوین ایجاد کرده، اما در عین حال، موجب نسبی‌بودن معیارهای اجرایی و وابستگی شدید آن‌ها به برداشت قضات شده است. بنابراین، اجرای رکن معنوی در انگلستان بیش از آنکه متکی بر قواعد صریح باشد، بازتابی از سنت قضایی و نقش فعال دادگاه‌ها در شکل‌دهی به مسئولیت کیفری است.

در سطح بین‌المللی، دیوان کیفری بین‌المللی با اتکا به ماده ۳۰ اساسنامه رم، رکن معنوی جرم را مبتنی بر قصد و علم تعریف کرده است. با این حال، بررسی رویه دیوان نشان می‌دهد که اجرای این ماده، به‌ویژه در مورد جنایات بین‌المللی گسترده و سازمان‌یافته، مستلزم تفسیر موسع معیارهای ذهنی بوده است. دیوان، در احراز عنصر معنوی، صرفاً به ذهنیت فردی بسنده نکرده و عواملی همچون جایگاه متهم، میزان کنترل مؤثر او و آگاهی وی از زمینه کلی ارتکاب جرم را مورد توجه قرار داده است. این رویکرد، گرچه در راستای مقابله با بی‌کیفرمانی اتخاذ شده، اما مرزهای سنتی مسئولیت کیفری مبتنی بر تقصیر فردی را با چالش مواجه ساخته است.

در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که تحولات اجرایی رکن معنوی جرم، بازتابی از تلاش نظام‌های کیفری برای ایجاد تعادل میان حفظ حقوق متهم، تأمین عدالت کیفری و پاسخ مؤثر به جرایم است. مطالعه تطبیقی این تحولات، به‌ویژه برای حقوق کیفری ایران، می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌گیری از تجربیات موفق سایر نظام‌ها در جهت ارتقای شفافیت، انسجام رویه قضایی و کارآمدی اجرای عدالت کیفری باشد. توجه نظام‌مند به بُعد اجرایی رکن معنوی جرم، گامی اساسی در تحقق عدالت کیفری عادلانه و منطبق با تحولات حقوقی معاصر به شمار می‌آید.

الف) فارسی

- امین‌کلیبر، نصرالله. (۱۳۹۴). «بررسی رکن روانی جرم از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه ایران». فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی، ۷ (۱۲).
- جانی‌پور، مجتبی و وهابی، مجتبی. (۱۳۹۰). «ضابطه تشخیص بی‌احتیاطی در تحقق مسئولیت کیفری». نشریه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تبریز، ۳ (۴).
- حاجی‌ده‌آبادی، احمد. (۱۳۹۶). جرایم علیه اشخاص (قتل)، چاپ اول، تهران: میزان.
- خالقی، علی و رجب، محمدعلی. (۱۳۹۲). «تحلیل معیار نوعی در عنصر روانی جرم قتل عمدی». پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱ (۲).
- خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- خوانساری، سید احمد. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک، جلد هفدهم، تهران: مکتبه الصدوق.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۷). مناهج الوصول، جلد اول، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- زهری، رضا، کاظمی، سیدعلی و احمدزاده، رسول. (۱۳۹۷). «اجزای غیرروانی در رکن معنوی جرم: نقدی بر طراحی ارکان اصلی جرم». پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲ (۵۷).
- سبزواری، هادی. (۱۲۴۰ق). شرح منظومه، قم: دارالعلیم.
- شاهچراغ، سید حمید. (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی مسئولیت مطلق کیفری در حقوق ایران با نگرشی بر نظام حقوقی کامن‌لا». مجله حقوقی دادگستری، ۱۱ (۷۸).
- شیروانی، علی. (۱۳۸۶). شرح نه‌ایة الحکمه، جلد دوم، قم: بوستان کتاب.
- صادقی، محمدهادی. (۱۳۹۵). جبران خسارت در جنایات، چاپ نخست، تهران: میزان.
- عبدالهی، اسماعیل. (۱۳۹۵). مسؤولیت کیفری بدون تقصیر در نظام‌های حقوقی ایران و انگلستان، چاپ سوم، تهران: خرسند.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰). اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد سوم، تهران: صدرا.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۵۸ق). تمهیدالاصول، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- منتی‌نژاد، صادق. (۱۴۰۰). معیارهای عینی و ذهنی در حقوق کیفری، چاپ دوم، تهران: میزان.
- میرسعیدی، سیدمنصور. (۱۳۹۰). مسؤولیت کیفری: قلمرو و ارکان، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: میزان.
- منصورآبادی، عباس. (۱۳۹۶). حقوق جزای عمومی، چاپ نخست، تهران: میزان.
- میرمحمدصادقی، حسین و صابری، راضیه. (۱۳۹۹). تقارن بین عناصر مادی و معنوی جرم، چاپ اول، تهران: شهر دانش.

میرمحمدصادقی، حسین. (۱۴۰۰). حقوق جزای عمومی ۲: مسؤولیت کیفری، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.

ب) انگلیسی

- Ambos, Kai (2013). *The Crime of Aggression After Kampala*, available at www.SSRN.org.
- Antony Duff (2017). *Answering for Crime: Responsibility and Liability in Criminal Law*, Oxford and Portland, Oregon, Hart Publishing.
- Ashworth, Andrew (2015). *Principles of Criminal Law*, 4th Edition, Oxford & New York, Oxford University Press.
- Clarkson, Christopher M. V. (2005). *Understanding Criminal Law*, 4th ed., London, Sweet & Maxwell.
- Gardner, Thomas J. & Anderson, Terry M. (2009). *Criminal Law*, 10th ed., Thomson Wadsworth.
- Geary, Roger (2002). *Understanding Criminal Law*, London, Cavendish Publishing.
- Dressler, Joshua (2015). *Understanding Criminal Law*, 7th ed., LexisNexis.
- Herring, Jonathan (2013). *Criminal Law*, 8th ed., Palgrave Macmillan.
- Finch, Emily & Fafinski, Stefan (2011). *Criminal Law*, 3rd ed., Pearson Longman.
- Fletcher, George P. (2000). *Rethinking Criminal Law*, Oxford, Oxford University Press.
- Elliott, Catherine & Quinn, Frances (2011). *Criminal Law*, 6th ed., London, Pearson Longman.
- Mateus Rugeles, Andrea (2017). *Command Responsibility for Omission When the Military Commander Should Have Known*, Interdisciplinary Journal of Human Rights Law, Vol. 2:1.
- Card, Richard; Cross, Rupert; Jones, Philip Asterley (2012). *Card, Cross & Jones: Criminal Law*, 20th ed., Oxford University Press.
- Clark, Roger S. (2001). *The Mental Element in International Criminal Law*, Criminal Law Forum, Vol. 12.
- Clark, Roger S. (2009). *Negotiating Provisions Defining the Crime of Aggression*, European Journal of International Law, Vol. 20, No. 4.
- Robinson, Paul H. (2002). *Mens Rea*, Encyclopedia of Crime and Justice, University of Pennsylvania Law School.
- Slidregt, Elies van (2013). *Defences in International Criminal Law*, T.M.C. Asser Press.
- Schabas, William A. (2011). *The Jelacic Case and the Mens Rea of the Crime of Genocide*, Leiden Journal of International Law, Vol. 14.
- Molan, Michael T.; Lanser, Denis; Bloy, Duncan J. (2000). *Bloy and Parry's Principles of Criminal Law*, 4th ed., Cavendish.
- Vander Vyver, John D. (2014). *The International Criminal Court and the Concept of Mens Rea*, University of Miami International and Comparative Law Review, Vol. 12.
- Wilson, William (2017). *Criminal Law*, 6th ed., Harlow, Pearson.
- War Crimes Research Office (2017). *Modes of Liability and the Mental Element*, American University Washington College of Law.

Cite this article: Hajebikhaniki, S Khorrami, H. (2026). Rereading the Legal Regime of Industrial Property Assets in the Bankruptcy Process of Commercial Companies; A Comparative Study in the Laws of Iran, France, Germany and the United States of America. *Journal of Vakil Daavi*, 2 (1), 27-53.

<https://doi.org/10.22034/vd.2026.2092782.1012>

Publisher: Khorasan Razavi Judiciary Lawyers Center.

استناد: ساجدی، قاطمه، میرزاجانی، حمیدرضا و مجید شایگان فرد. (۱۴۰۵). بازخوانی تطبیقی رکن معنوی جرم در حقوق کیفری ایران، انگلستان و دیوان کیفری بین‌المللی با تأکید بر معیارهای احراز سوءنیت، فصلنامه وکیل حقوق دعاوی. ۲ (۱)، ۲۷-۵۳.

<https://doi.org/10.22034/vd.2026.2092782.1012>

ناشر: مرکز وکلای قوه قضاییه خراسان رضوی.